

کلید واژه ها: سیمرغ، دژ گنبدان، لهراسب، هفت خان، کهرم، بهمن، زال، رستم و رخش، اسفندیار، روین تن، فردوسی، وندیداد، وجر کرد، دینیک، زراتشت نامه، بهرام پژدو، ارجاسب تورانی، گرگسار، گشتاسب، جاماسب، و زواره.

چکیده:

روین تن کسی است که هیچ حربه‌ای بر او اثر ندارد و فقط یک نقطه از بدن او رویینه نیست. بهرام پژدو، سراینده‌ی منظومه‌ی «زراتشت نامه»، روین تنی اسفندیار را از خوردن اناریشت شده می‌داند. روایات چگونگی روین تن شدن اسفندیار: ۱. آب مقدسی که زرتشت بر سر اسفندیار می‌ریزد و این آب به چشمان اسفندیار نمی‌رسد. در نتیجه او از ناحیه‌ی چشم آسیب پذیر می‌ماند. ۲. به وسیله‌ی خوردن دانه‌ی اناریشت شده که زرتشت به اسفندیار می‌دهد و در نتیجه تن او سخت می‌شود. ۳. فردوسی می‌گوید: زنجیری که زرتشت از بهشت آورده و بر بازوی اسفندیار بسته، وی را روین تن کرده است. واقعیت این است که حضور اسفندیار در شاهنامه با تناقضاتی همراه است. دکتر منوچهر مرتضوی در این باره می‌گوید: «تلفیق و ترکیب روایات مختلف، مشکل اصلی فردوسی بوده است. وی که به امانت‌داری در داستان‌ها مقید بوده، برای ایجاد انسجام کافی در روایات، رنج فراوانی متحمل شده است. این تناقضات عیب و ضعف شاهنامه محسوب نمی‌شوند، بلکه ناشی از امانت‌داری شاعر و کثرت منابع هستند.» به هر صورت، اسفندیار شخصیتی اسطوره‌ای است و برای پژوهش درباره‌ی او، باید از زبان و منطق حاکم بر اسطوره آگاهی یافت.

تأملی دیگر

در روین تنی اسفندیار

هدف این مقال، بزرگ‌داشت شاهنامه بیان شایستگی و بایستگی آن نیست، زیرا «قولی» است که جملگی بر آن‌اند. بلکه منظور تدقیق و باریک‌بینی در احوال یکی از شخصیت‌های شاهنامه و رفع ابهام از جلوه‌های حضور وی

و در یک کلام «زنده‌کننده‌ی عجم»، از موقعیتی منحصر به فرد برخوردار است. اشتهار شاهنامه در میان ایرانیان و نفوذ در فرهنگ دیگر اقوام و وسعت قلمرو تأثیرش، گواه راستینی است بر جاودانگی آن.

در ارزشمند بودن شاهنامه و نبوغ سراینده‌ی آن، هیچ ایرانی و انیرانی کم‌ترین تردیدی ندارد. این کتاب گران سنگ با عنوان حافظ میراث کهن ایران، سند هویت ملی و غرور ایرانی، عامل ثبات و مانایی زبان فارسی

دکتر فریده وجدانی - زنجان
مدرس مراکز تربیت معلم



ب) روین تنی اسفندیار به وسیله ی خوردن دانه ی انار پشت شده است، که زرتشت به اسفندیار می دهد و در نتیجه تن او سخت می شود.

ج) «روایت ضمنی دیگری است که فردوسی در هفت خان اسفندیار بدان اشاره می کند و آن زنجیری^۸ است که زرتشت از بهشت آورده و بر بازوی اسفندیار بسته است. از این سبب، اسفندیار از هر آسیب و گزند مصون است.»^۹

اسفندیار در نوشته های معاصران

رزم رستم و اسفندیار، از جمله داستان های است که توجه اندیشه وران بسیاری را به خود معطوف نموده و طیف وسیعی را به قلم زنی درباره ی آن واداشته است. برای آگاهی از تلقی معاصران از روین تنی اسفندیار، چند نمونه از تحلیل های ایشان از رزم دو پهلوان، نقل می گردد.

در کتاب «داستان داستان ها» آمده است: «این چه جنگی است که او (رستم) هرچه می زند، کارگر نمی افتد و اسفندیار، هر ضربتی بخواهد بر تن او وارد می کند؟ نظیر چنین جنگی را به عمرش ندیده، نه با دیوان و نه با پهلوانان توران و چین.»^{۱۰}

در کتاب «مقدمه ای بر رستم و اسفندیار» می خوانیم: «چنین نبردی در آغاز مردانه نمی نماید، زیرا رستم نه به نیروی بازو و باخطر کردن جان، بلکه به مدد رازی که از آن آدمیان نیست، پیروز می شود. اما با روین تنی که هیچ تیری بر او کارگر نمی افتد، چه می توان کرد؟ آخر اسفندیار نیز خود از نیروی غیر بشری برخوردار است که توانایی آدمیان در برابرش به هیچ است.»^{۱۱}

در کتاب «تراژدی قدرت در شاهنامه»

در اختیار داشته است اطلاعی نداریم. تنها برای حصول یقین از روین تن خواندن اسفندیار در دیگر آثار، می توانیم در آن چه از متن اوستایی «وندیگاد»^۲ و متن پهلوی «و جر کرد دینیک»^۳ نقل گشته است، تأملی کنیم. در اثر نخست، جسم اسفندیار در مقابل شمشیر، و در اثر دوم، پیکر او در برابر آتش و کارد تیز مقاوم دانسته شده است.^۴

اسفندیار در دفتری دیگر

کتاب «زرتشت نامه»^۵ اثر زرتشت بهرام پژدو، منظومه ای فارسی است که به شاعری زرتشتی تعلق دارد. این کتاب که تاریخ سرایش آن به قرن هفتم هجری باز می گردد، از اسفندیار و روین تنی او سخن به میان آورده است. او، روین تنی اسفندیار را از خوردن انار پشت شده می داند که در پی آن، اندام وی چون سنگ و روی سخت می گردد:

بخورد و تنش گشت چون سنگ و روی
نبد کارگر هیچ زخمی بر او^۶

روایات روین تنی اسفندیار

درباره ی چگونگی روین تن گشتن اسفندیار، سه روایت وجود دارد:

الف) روین تنی اسفندیار به وسیله ی آب مقدسی^۷ است که زرتشت بر سر اسفندیار می ریزد و آن آب به چشمان اسفندیار نمی رسد و در نتیجه، چشمانش آسیب پذیر باقی می ماند. این روایت معمولاً جزء روایت های شفاهی است که درباره ی کیفیت روین تنی اسفندیار آمده است.

در عرصه ی این منظومه ی عظیم است که گاه نمودی متناقض دارد و لذا نیازمند تحلیل و توجیه می گردد.

اگر چگونگی حضور و ظهور اسفندیار را در صحنه های مختلف شاهنامه با هم مقایسه کنیم، قائل به تعارض و تقابل بین آن ها خواهیم شد. اما این تصور، ناشی از عدم توجه به مسائل است که این اوراق مجالی برای طرح و بررسی آن ها خواهد بود.

ضرورت پرداختن به چنین بحث هایی از آن جاست که شناخت کم و کیف هر اثر سترگ ادبی، اعتقاد ما را نسبت به آن قوی تر و ارزشمندتر می سازد و از دیگر سو، سطحی نگری راه را بر شناخت صحیح و روشن بینی می بندد و باور نهفته در پس این نگرش - هر چند استوار به نظر آید - سخت تزلزل پذیر خواهد بود.

پیش از آغاز بحث اصلی، توجه به بعضی مقدمات ضروری به نظر می رسد:

اسفندیار در متون اوستایی و پهلوی

بی شک روین تنی اسفندیار، ریشه در متونی بس کهن تر از شاهنامه دارد و «بدیهی است هدف بزرگ فردوسی ایجاب می کرده که از همه ی منابع کتبی و شفاهی و تاریخی و داستانی و افسانه های ملی، برای تنظیم اثر خود استفاده بکند»^۱؛ ولی ما از متونی که فردوسی

تصریح می‌شود: «جنگ رستم و اسفندیار در وضعی نابرابر آغاز شده است. اسفندیار رویین‌تر است و هیچ سلاحی بر بدنش کارگر نیست و همین است که رستم را دچار شگفتی کرده و به فکر واداشته است. اما رستم، مانند هر انسانی زخم‌پذیر است و همین زخم‌هاست که اکنون زندگی‌اش را با خطر مرگ روبه‌رو کرده است.»^{۱۱}



رویین‌تن کیست؟

با تصویری که از اسفندیار ترسیم شده، اگر بخواهیم تعریفی از شخص رویین‌تن ارائه دهیم، تقریباً چنین کیفیتی خواهد داشت: «رویین‌تن کسی است که هیچ حربه‌ای بر او اثر ندارد. نیروهای مافوق طبیعی او را شکست‌ناپذیر کرده‌اند و فقط یک نقطه از بدن او روینه نیست، یعنی یک نقطه‌ی ضعف و نقص (flaw) دارد.»^{۱۲}

اینک به سراغ شاهنامه می‌رویم تا حضور اسفندیار را در صحنه‌های مختلف آن ملاحظه نماییم. برای انسجام، بحث را به دو بخش تقسیم می‌کنیم: الف) ناهم‌خوانی‌های حضور اسفندیار در شاهنامه؛ ب) تحلیل و توجیه.

در بخش الف، در پنج بند به نقل موارد متناقض‌نما از حضور اسفندیار در داستان‌های شاهنامه خواهیم پرداخت و در بخش ب، به تحلیل و توجیه این ناسازگاری‌ها.

الف) ناهم‌خوانی‌های حضور اسفندیار در شاهنامه

۱- هراس اسفندیار از آسیب دیدن

با شناختی که از اسفندیار داریم و باوری که به ما می‌گوید کارد و شمشیر بر بدن وی کارگر نیست، متوقعیم که کوچک‌ترین ترسی

از آسیب دیدن به خود راه ندهد. حال آن‌که در نبرد با ارجاسب تورانی، به کین خواهی‌نیا، هنگام رویارویی با گرگسار، رویین‌تن شاهنامه را هراسناک از گزند می‌یابیم؛ گزندی که از سوی شمشیر متوجه وی شده است!

چو نزدیک شد راند اندر کمان

بزد بر بر و سینه‌ی پهلوان

ز زین اندر آویخت اسفندیار

بدان ناگمانی برد گرگسار

که آن تیر بگذشت بر جوشنش

بخست آن کیانی بر روشنش

یکی تیغ الماسگون بر کشید

همی خواست از تن سرش را برید

بترسید اسفندیار از گزند

ز فتراک بگشاد بیجان کند

به نام جهان آفرین کردگار

بینداخت بر گردن گرگسار

(شاهنامه‌ی فردوسی، گنساب (۲)، ب ۴۲۹-۴۳۴)

۲- تأملی در واکنش‌های اندام اسفندیار

اسفندیار به سبب رویین‌تنی، پیکری سخت و مقاوم دارد. این اندام در مقابل آلات و ادوات جنگی با آن شدت و وحدت به کارگیری‌شان، بی‌گزند می‌ماند، اما از غل و زنجیری که او را یا آن گرفتار ساخته‌اند، یا از سختی و سنگینی لباس جنگی و یا حتی از فشار دست پهلوانی دیگر، آسیب می‌بیند!

نخستین بار زمانی است که گشتاسب از محبوس کردن اسفندیار پشیمان شده و جاماسب را برای رهایی و دلجویی او، روانه‌ی دژ گنبدان می‌سازد. پس از گفت‌وگوهایی که بین اسفندیار و جاماسب رد و بدل می‌شود، آن‌گاه که اسفندیار به آزادی رضایت می‌دهد، آهنگرانی را فرا می‌خوانند تا غل و زنجیر وی را از هم بگسلند. وقتی کار ایشان به طول می‌انجامد:

به آهنگران گفت کای شوربخت

بیندی و بسته ندانی گسخت

همی گفت من بند آن شهریار

نکردم به پیش خردمند خوار

بپیچید تن را و بر پای جست

غمی شد به پایند یازید دست

ببایخت پای و ببیچید دست
همه بند و زنجیر برهم شکست
چو بگسست زنجیر بی‌توش گشت
بیفتاد از درد و بی‌هوش گشت...
چو آمد به هوش آن گو زورمند
همی پیش بنهاد زنجیر و بند
چنین گفت کاین هدیه‌های گرزم
منش پست بادش به بزم و به رزم
به گرمابه شد با تن دردمند
ز زنجیر فرسوده و مستمند

(شاهنامه‌ی فردوسی، گنساب (۲)، ب ۲۵۷-۲۶۵)

دیگر بار، پس از پایان نبرد با ارجاسب تورانی و پیروزی بروی، در بیان وضع اسفندیار هنگام آمدن به بارگاه گشتاسب، می‌خوانیم:

خود و لشکر آمد به نزدیک شاه

پراز خون برو تیغ و رومی کلاه

ز خون در کفش خنجر افسرده بود

برو کتفش از جوشن آزرده بود

(شاهنامه‌ی فردوسی، گنساب (۲)، ب ۴۶۳-۴۶۴)

نوبت سوم، پیش از آغاز نبرد رستم و اسفندیار، در دومین دیدار این پهلوانان با یکدیگر، شاهدیم که پیکر بی‌گزند و آسیب اسفندیار، از فشار دست رستم، آشکارا آسیب می‌بیند!

گرفت آن زمان دست مهتر به دست

چنین گفت کای شاه یزدان، پرست...

همی گفت و چنگش به چنگ اندرون

همی داشت تا چهر او شد چو خون

همان ناخنش پر ز خوناب کرد

سپهد بروها پر از تاب کرد

(شاهنامه‌ی فردوسی، رزم رستم و اسفندیار، ب ۷۵۹ و ۷۶۲-۷۶۳)

۳- چرا اسفندیار در آوردگاه بازه حاضر می‌شود؟

رویین‌تنی که قرار است از آفت هر سلاحی مصون باشد، چرا در تمامی معرکه‌ها با پوشش جنگی حضور می‌یابد؟ شاید عده‌ای این کار را نوعی تبعیت از سنت جنگی متداول در عهد اسفندیار تلقی کنند، اما می‌بینیم که او نه تنها در نبرد با انسان‌ها، بلکه در مواجهه با سیمرغ هم زره را از خود دور نمی‌سازد.

اسفندیار، پس از خلاصی از دژ گنبدان، به هنگام آمادگی برای جنگ با سپاه ارجاسب تورانی به کین خواهی لهراسب، چنین دستور می‌دهد:

فرستاد کس نزد آهنگران
هر آن کس که استاد بود اندران
برفتند و چندی زره خواستند
سلیحش یکایک پیراستند

(شاهنامه‌ی فردوسی، گنساب (۲)، ب ۲۷۳-۲۷۴)
هم‌چنان که اشاره شد، خان پنجم از هفت‌خان، گاه‌رو بازویی با سیم‌غ زره‌پوش است:

چو سیم‌غ زان تیغ‌ها گشت سست
به خوناب، صندوق و گردون پشت
ز صندوق بیرون شد اسفندیار
بفرید با آلت کارزار
زره در برو تیغ‌هندی به چنگ
چه زور آورد مرغ پیش نهنگ
همی زد برو تیغ تا پاره گشت
چنان چاره‌گر مرغ بیچاره گشت

(شاهنامه‌ی فردوسی، هفت‌خان، ب ۲۶۷-۲۷۰)
هنگام مواجهه با ارجاسب تورانی نیز زره دارد:

خود و بیست مرد از دلیران گرد
بشد تیز و دیگر بدیشان سپرد
به درگاه از جاسب آمد دلیر
زره‌دار و غران به کردار شیر

(شاهنامه‌ی فردوسی، هفت‌خان، ب ۶۳۹-۶۴۰)
در بخش‌های پایانی داستان هفت‌خان، در نبرد با کهرم، همان هیئت پیشین را داراست:

پس اندر همی آمد اسفندیار
زره‌دار با گرزهای گاوسار
چو کهرم بر باره‌ی دژ رسید
پس لشکر ایرانیان را بدید

(شاهنامه‌ی فردوسی، هفت‌خان، ب ۷۰۱-۷۰۲)
اسفندیار در نخستین نبرد با رستم نیز با جوشن و خود حاضر می‌شود:

بفرمود تا جوشن و خود اوی
همان ترکش و نیزه‌ی جنگجوی
ببردند و پوشید روشن برش
نهاد آن کلاه کی‌ای بر سرش

(شاهنامه‌ی فردوسی، رزم‌رستم و اسفندیار، ب ۱۰۱۳-۱۰۱۴)

او برای شرکت در آخرین نبرد هم جوشن به تن می‌کند:

بپوشید جوشن یل اسفندیار
بیامد بر رستم نامدار

(شاهنامه‌ی فردوسی، رزم‌رستم و اسفندیار، ب ۱۲۳۵)

۴- چرا رستم به پیروزی بر اسفندیار امیدوار است؟

در آگاهی رستم از روین تپی اسفندیار و عدم آگاهی‌اش از آسیب‌پذیری چشمان او، هیچ تردیدی وجود ندارد. زیرا در داستان «رستم و اسفندیار»، پیش از آغاز نبرد، در دو موضع به این امر اشارت رفته است. یکی هنگام معارفه‌ی بهمن، فرزند اسفندیار، با زال:

چنین داد پاسخ که من بهمنم
نبیره‌ی جهاندار روین تنم

(شاهنامه‌ی فردوسی، رزم‌رستم و اسفندیار، ب ۴۰۷)
و دیگر روز قبل از نبرد که رستم در مقابل اصرار اسفندیار به جنگ، ضمن ابراز پشتگرمی‌اش به تیرو و توان خود، روین تپی اسفندیار را به هیچ می‌گیرد:

بدو گفت رستم که ای شیرخوی
تو را گر چنین آمدست آرزوی
تو را برتگ رخسار مهمن کنم
سرت را به کوبال درمان کنم
تو در پهلوی خویش بشتیده‌ای
به گفتار ایشان بگرویده‌ای
که تیغ دلیران بر اسفندیار
به آوردگه بر نیاید به کار

(شاهنامه‌ی فردوسی، رزم‌رستم و اسفندیار، ب ۸۶۷-۸۷۰)
تکیه‌ی رستم به تیروی خویش و احتمال پیروزی او بر اسفندیار، در فرآیندهای دیگری از این داستان نیز نمایان است:

رستم پس از دیدار با بهمن و آگاهی از غرض اسفندیار از سفر به سیستان، هنگامی که قصد رفتن بر لب هیرمند و ملاقات با او را دارد، توسط زواره و فرامرز به زال پیغام می‌دهد که:

شوم پیش او گر پذیرد نوید
به نیکی بود هر کسی را امید
اگر نیکویی بینم اندر سرش
ز یاقوت و زر آورم افسرش
ندارم ازو گنج و گوهر دریغ

نه بر گستوان و نه کوبال و تیغ
و گر باز گرداندم ناامید
نباشد مرا روز با او سپید
تو دانی که آن تاب داده کمند
سرژنده پیل اندر آرد به بند

(شاهنامه‌ی فردوسی، رزم‌رستم و اسفندیار، ب ۴۳۵-۴۳۹)

شب پیش از نبرد، در جریان رای‌زنی رستم با پدر، زال نیز احتمال می‌دهد که رستم بر اسفندیار پیروز شود و بنابراین او را از این کار برحذر می‌دارد:

ور ایدونک او را رسد زین گزند
نباشد تو را نیز نام بلند
همی هر کسی داستان‌ها زنند
بر آورده نام تو را بشکرند
که او شهریاری ز ایران بگشت
بدان کاو سخن گفت با وی درشت

(شاهنامه‌ی فردوسی، رزم‌رستم و اسفندیار، ب ۹۴۹-۹۵۱)
و رستم در پاسخ، ضمن اشاره به پافشاری اسفندیار در برافروختن شعله‌ی جنگ، با اعتماد به توانایی خویش می‌گوید:

چون من ببر پوشم به روز نبرد
سر هور و ماه اندر آرم به گرد

(شاهنامه‌ی فردوسی، رزم‌رستم و اسفندیار، ب ۹۶۵)
راستی اگر هیچ حربه‌ای بر تن اسفندیار اثر نمی‌کند، این امید رستم از کجا آب می‌خورد؟ آیا از راهی غیر از صدمه‌زدن به حریف، آن هم در میدان جنگ، می‌توان بر او غالب آمد؟

۵- بررسی نخستین نبرد رستم و اسفندیار

می‌دانیم که در پایان نخستین نبرد، تنها رستم و رخسار جراحات بسیار یافته‌اند. از این رو به سوی زال باز می‌گردند و به تدبیر او با راهنمایی سیم‌غ، راه غلبه بر اسفندیار را



می یابند. اما ببینیم این جنگ چگونه سپری می شود و به این انجام می رسد.

رستم و اسفندیار نبرد خویش را با نیزه می آغازند. اما در همان ابتدا، فردوسی تصریح می کند که از به کارگیری این آلت جنگی هر دو آسیب می بینند و خون از جوشن هر دو فرو می چکد؛ زیرا فعلی که می آورد «صیغه ی جمع» است:

نخستین به نیزه بر آویختند

همی خون ز جوشن فروریختند

(شاهنامه ی فردوسی، رزم رستم و اسفندیار، ب ۱۰۲۵)

پس از فرو شکستن نیزه ها، شمشیر به دست می گیرند و آن گاه که از نیروی دو دلاور تیغ ها نیز در هم می شکنند، به سراغ گرز می روند و با ضرباتی که وارد می سازند، باعث کوفتگی اندام همدیگر می شوند. توجه کنیم که باز هم فعل مورد نظر «صیغه ی جمع» دارد:

چو شیران جنگی برآشوفتند

پر از خشم، اندام ها کوفتند

همان دسته بشکست گرز گران

فرو ماند از کار دست سران

(شاهنامه ی فردوسی، رزم رستم و اسفندیار، ب ۱۰۲۹-۱۰۵۰)

سپس رو به کشتی می آورند، ولی هیچ یک قادر به غلبه بر حریف نیست. پس برای مدتی، شاید به منظور تجدیدنفس، آوردگاه را ترک می گویند. اما هنگام ترک میدان، هر دو پهلوان هبیتی زخم یافته، خسته و تباه دارند. لباس جنگی شان، چاک چاک شده، سرپای وجودشان با خاک و خون آغشته و اسبانشان برگستوان دریده و کوفته است:

پراکنده گشتند از آوردگاه

غمی گشته اسبان و مردان تباه

کف اندر دهانشان شده خون و خاک

همی گیر^{۱۱} و برگستوان چاک چاک

(شاهنامه ی فردوسی، رزم رستم و اسفندیار، ب ۱۰۵۳-۱۰۵۴)

در این فاصله، زواره برخلاف قرار نهاده شده، دستور تاخستن بر سپاه اسفندیار را می دهد. حاصل این یورش، مرگ دو تن از پسران اسفندیار است. وقتی بهمین نزد اسفندیار می آید و وی را از حادثه آگاه می سازد، او پس از سرزنش رستم به سبب پیمان شکنی اش، به سراغ تیر و کمان خود می رود و نبرد را ادامه

می دهد. رستم نیز در مقابل تیر و کمانش را به دست می گیرد. دو پهلوان با تیرهایی که به سوی هم پرتاب می کنند، گویی زره را بر تن یکدیگر می دوزند:

کمان برگرفتند و تیر خدنگ

ببردند از روی خورشید رنگ

ز پیکان همی آتش افروختند

به بر زره را همی دوختند

(شاهنامه ی فردوسی، رزم رستم و اسفندیار، ب ۱۱۲۴-۱۱۲۷)

اما از این صحنه به بعد، جریان داستان یک باره تغییر نامنتظره ای می کند. رستم که آن همه آسیب به اسفندیار رسانده و حتی (در چند بیت پیش تر)، با تیر زره را بر تن او دوخته است، ناگهان حریف را روینه می بیند و لذا تیرش بر وی کارگر نمی افتد.

اسفندیار هم به شکلی توصیف می شود که گویی تاکنون هیچ آسیبی نیافته است. پس در کمال قدرت، رستم و رخس را مجروح می سازد:

چو او از کمان تیر بگشاد شست

تن رستم و رخس جنگی بخت

بر رخس از آن تیرها گشت سست

نبد باره و مرد جنگی در دست

همی ناخت بر گردش اسفندیار

نیامد برو تیر رستم به کار

(شاهنامه ی فردوسی، رزم رستم و اسفندیار، ب ۱۱۳۴-۱۱۳۶)

سرانجام رستم پس از امان خواستن از اسفندیار و بازگشت نزد کسان خود، در مقابل رویین تنی وی چنین اظهار عجز می کند:

خدنگم ز سندان گذر یافتی

زبون داشتی گر سپهر یافتی

زدم چند بر گبر اسفندیار

گراینده دست مرا داشت خوار

همان تیغ من گر بدیدی پلنگ

نهان داشتی خویشتن زیر سنگ

نبود همی جوشن اندر برش

نه آن پاره ی پرنیان بر سرش^{۱۵}

(شاهنامه ی فردوسی، رزم رستم و اسفندیار، ب ۱۲۲۴-۱۲۲۷)

و این در صورتی است که پیش تر، (در بیت شماره ی ۱۰۵۴) گبر اسفندیار را چاک چاک کرده و (در بیت شماره ی ۱۱۲۷) با تیر زره را بر تن او دوخته بود!

حال ببینیم علت چیست؟

(ب) تحلیل و توجیه

برای سؤال فوق دو پاسخ می توان ارائه کرد:

الف) سهل ترین پاسخ این است که موارد مذکور را جزء تناقض های شاهنامه شمار کنیم که وجودشان انکارناپذیر است. دکتر ذبیح الله صفا در کتاب «حماسه سرایی در ایران»، در بحثی با عنوان «متناقضات»، به چند مورد از آن ها اشاره کرده است.

دکتر منوچهر مرتضوی نیز، ضمن قبول وجود تناقض در شاهنامه، به توجیه آن می پردازد و می نویسد: «ظاهراً تلفیق و ترکیب روایات مختلف و مستقل، مشکل اصلی فردوسی بوده و فردوسی که به حفظ امانت در نقل روایات، تعهدی خدشه ناپذیر داشته، برای ایجاد انسجام کافی، در نقل روایات و داستان ها در چارچوب حماسه ی ملی ایران و حفظ وحدت موضوع و وحدت هدف، زنجی فراوان برده است.

از بررسی جامع شاهنامه می توان استنباط کرد که دخالت فردوسی در محتوای اصلی داستان ها و روایات از حدود آرایش و پیرایش شاعرانه و حماسی به منظور ایجاد شاهکارهای حماسی و ملی و کوشش برای پیوستن داستان های مستقل و متنوع در چارچوبی واحد و دمیدن روح حکیمانه و جهان بینی خود در کل منظومه، فراتر نرفته است.

«با وجود همه ی کوششی که فردوسی برای ایجاد وحدت موضوع و انسجام و رفع تناقضات معمول داشته، وجود بعضی تناقضات و اشکالات اساسی در شاهنامه قابل توجه است. به نظر ما وجود چنین موارد و اشکالاتی، نه تنها نقطه ی ضعف شاهنامه محسوب نمی شود، بلکه از امانت سخنور بزرگ و اجتناب ناپذیر بودن آن تناقض ها با توجه به تفاوت روایات و منابع، حکایت می کند.»^{۱۶}

ب) پاسخ دوم را با بیان مثالی آغاز می کنیم. شخصی را در نظر آوریم که غزلی پیش رو نهاده و قصیده اش پنداشته است و بنابراین طبق موازین حاکم بر قصیده آن را ارزیابی می کند. سبب خطای وی، عدم آگاهی

از ویژگی قالب‌های مختلف شعری است که موجب شده غزل را قصیده فرض کند. بی‌شک، تلاش شخص مزبور کم‌ترین بهره‌ای ندارد و این کار جز تزیین وقت و تحمل رنج بیهوده، نتیجه‌ی دیگری نخواهد داشت. چنین اشتباهی در مقیاسی کوچک شاید چندان قابل اعتنا نباشد، اما اگر آن‌چه که مورد بررسی قرار گرفته است، از مرتبه‌ی یک شعر به حدی که اثر بزرگ ادبی ارتقا یابد و قضاوتی این‌چنینی که ناشی از عدم شناخت خصایص فنی آن است درباره‌اش صورت پذیرد، کار قدری دشوارتر خواهد شد؛ زیرا این بار ظلم در حق اثر و پدیدآورنده‌ی آن از سوی و به غلط افکندن دیگران از سوی دیگر، مطرح می‌شود.

برای داوری صحیح درباره‌ی هر آن‌چه زیر مجموعه‌ی ادب فارسی دانسته می‌شود، یکی از اساسی‌ترین اموری که باید بدان توجه کرد، تشخیص «نوع» آن است. شناخت نوع هر اثر ادبی موجب می‌شود که مشخصات و ویژگی‌های فنی آن را در نظر داشته باشیم و قوانینی را که بر آن حکم می‌رانند، در داوری خویش لحاظ کنیم و این حقیقتی است که بر

ریزترین تا کلان‌ترین نمونه‌های ادبی دامن می‌گسترده.

پیش از چون و چرا کردن درباره‌ی اعمال و رفتار اسفندیار، نخست باید متوجه بود که وی شخصیتی اسطوره‌ای است. پس برای پژوهش در چنین زمینه‌ای، نخست باید از ویژگی‌ها، زبان و منطق حاکم بر اسطوره آگاهی یافت. هم‌چنان که هر دانشی روش شناخت خاص خویش را دارد، شیوه‌ی بازجست در اسطوره نیز خاص است و تنها در همان پهنه، معنا و کارایی می‌یابد.

در صفحات پیشین، با مقایسه و کنار هم نهادن نحوه‌ی حضور اسفندیار در صحنه‌های مختلف و به‌کارگیری شیوه‌ی استدلال عقلی، قائل به وجود بعضی تناقضات شدیم؛ در حالی که هیچ‌یک از این دو، در اسطوره جایز نیست. به اعتقاد ارنست کاسیرر «اسطوره فاقد ابزاری است که بتواند با آن، این لحظه را فراتر ببرد؛ یعنی آن را به پدیدارهای بعدی یا پیش از آن ارتباط دهد و آن را به عنوان یک جزء، به کل عناصر واقعیت مرتبط سازد. در اسطوره، به جای سیر دیالکتیکی اندیشه که در آن هر جزء ارائه

شده، در مجموعه‌ای به دیگر اجزاء مرتبط می‌شود و سرانجام تحت قانونی عمومی یا فراگرد کلی قرار می‌گیرد، انقیاد آگاهی در برابر تأثر حسی و وجود لحظه‌ای آن را داریم.»^{۱۷} به عبارت دیگر، «آگاهی اسطوره‌ای، هر رویدادی را منفرد می‌داند»^{۱۸} در عین حال، «روابط اسطوره‌ای مانند نوعی چسب هستند که می‌توانند ناجورترین عناصر را به هم چسباندند.»^{۱۹}

از دیگر سو دلیل و برهان، ابزارهای اندیشه‌ی عقلانی هستند نه اندیشه‌ی اسطوره‌ای. اندیشه‌ی حاکم بر اسطوره، «نوعی اندیشه‌ی پیش از منطق است که کاسیرر آن را اندیشه‌ی افسانه‌ای (اسطوره‌ای) می‌نامد. در این نحوه‌ی اندیشه، هیچ منع منطقی و عقلی در کار نیست و هر رویدادی پذیرفتنی است؛ از جمله آن‌چه از لحاظ اندیشه‌ی منطقی محال می‌نماید.»^{۲۰} زیرا «اسطوره (Myth) از جهانی دیگر است؛ جهانی که هیچ نظامی از نظام‌های ما بر آن حاکم نیست و جهانی که از قلمرو منطق عادی ما به دور است و اجتماع نقیضین و بسیاری از محالات در آن عادی و جاری است.»^{۲۱}

زیرنویس

۱. فردوسی و شاهنامه. منوچهر مرتضوی. چاپ دوم. مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. ۱۳۷۲. ص ۱۳.
۲. معمولاً تاریخ نگارش آن را به عهد ساسانی برمی‌گردانند (اسفندیار و روین تنی، آینه ظاهری عهدیوند، ص ۱۴).
۳. بارتولومه معتقد است، نگارش این کتاب به اواسط قرن چهارم میلادی برمی‌گردد (گزارش خزانه اوستا، امیراهیم پورداود، ص ۲۲۸).
۴. اسفندیار و روین تنی، آینه ظاهری عهدیوند. چاپ اول، انتشارات مهریار، اهواز. ۱۳۷۶. ص ۱۵ و ص ۲۵-۲۶.
۵. در مورد این کتاب، قول دیگری هست بدین مضمون که سراینده‌ی این منظومه کیکاوس رازی است، اما بر اثر عدم دقت در فحوای ابیات، آن را به اشتباه به ناسخ منظومه، یعنی زرتشت بهرام پزود نسبت داده‌اند.
۶. زرتشت نامه. زرتشت بهرام پزود. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ اول.

- کتابخانه‌ی طهوری. تهران. ۱۳۳۸. ص ۷۷.
۷. کیفیت روین تن شدن اسفندیار به وسیله‌ی آب، صورت دیگری نیز دارد: «اسفندیار به دستور زردشت در رودخانه‌ی اساطیری «داهی تی» آب تنی می‌کند و روین تن می‌گردد. اما چشم اسفندیار رویینه نیست، زیرا در موقع غوطه خوردن، به ناچار چشمان خود را بسته بوده (انواع ادبی، سیروس شمیسا. ص ۷۸).
۸. این ابیات در شاهنامه، ناظر بر وجود چنان زنجیری است: یکی نیز پیاده زنجیر داشت نهان کرده از جادو آژیر داشت به بازوش در بسته بود زردشت به گشتاسب آورده بود از بهشت بدان آهن از جان اسفندیار نبردی گمانی به به روزگار (شاهنامه‌ی فردوسی، هفت‌خان اسفندیار، ب ۲۱۷-۲۱۹)
۹. اسفندیار و روین تنی. آینه ظاهری عهدیوند. ص ۸۲.
۱۰. داستان داستان‌ها. محمدعلی

- اسلامی ندوشن. چاپ دوم. انتشارات توس. تهران. ۱۳۵۶. ص ۱۰۹.
۱۱. مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار. شاهرخ مسکوب، چاپ چهارم. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. تهران. ۱۳۵۴. ص ۷۱.
۱۲. تراژدی قدرت در شاهنامه. مصطفی رحیمی. چاپ اول، انتشارات نیلوفر. تهران. ۱۳۶۹. ص ۲۹۲.
۱۳. انواع ادبی. سیروس شمیسا. چاپ دوم. انتشارات فردوس. تهران. ۱۳۷۳. ص ۷۷.
۱۴. ترجمه‌ی کتب که در این نبردها، هر دو پهلوان به داشتن گیر و صفت شده‌اند: چو شد روز رستم بپوشید گیر نگهبان تن گرد بر گیر بپر (شاهنامه‌ی فردوسی، رزم رستم و اسفندیار، ب ۹۹۳)
- (از قول رستم):
- زدم چند بر گیر اسفندیار گزاینده دست مرا داشت خوار (شاهنامه‌ی فردوسی، رزم رستم و اسفندیار، ب ۲۲۵)

۱۵. نکته‌ی ظریفی در این بیت جلب توجه می‌کند و آن این‌که پوشش اسفندیار هم‌به‌سبب مجاورت با تن او آسیب‌ناپذیر گشته است.
۱۶. فلسفه‌ی صورت‌های سمبلیک. منوچهر مرتضوی. ص ۱۴.
۱۷. فلسفه‌ی صورت‌های سمبلیک. جلد دوم. اندیشه‌ی اسطوره‌ای. ارنست کاسیرر. ترجمه‌ی یدالله موذن. چاپ اول. انتشارات هرمس. تهران. ۱۳۷۸. ص ۸۷.
۱۸. همان، ص ۱۰۵.
۱۹. همان، ص ۱۲۶.
۲۰. افسانه‌ی اسطوره. نجف دریابندری. چاپ اول. نشر کارنامه. تهران. ۱۳۷۹. ص ۷۷.
۲۱. صورت خیال در شعر فارسی. محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ سوم. انتشارات آگاه. تهران. ۱۳۶۶. ص ۳۸۶.
- تمامی اشعار از شاهنامه‌ی فردوسی. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ اول. نشر قطره. تهران. ۱۳۷۳.